

غیریت‌سازی خاکستری در شاهنامه فردوسی بر اساس نظریه گفتمان لاکلائو و موفه

* علی امیدی

E-mail: aliomidi@ase.ui.ac.ir

** حمید احمدی نژاد

E-mail: a.hamid@ase.ui.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۴

چکیده

در میان لایه‌های هویتی متعدد، شاهنامه فردوسی عاملی برجسته در تعریف هویت ملی ایرانیان است. در واقع به لحاظ زمانی، تداوم هویت اجتماعی مستلزم داشتن گذشته‌ای معنادار است و این گذشته در شاهنامه آن‌چنان آشکار است که گویی در زمان کنونی قرائت می‌شود. بر همین اساس شاهنامه را خودآگاه جمعی هویت ایرانی می‌نامند. این خودآگاهی به عنوان یک «ما» در مقابل «دیگری» به عنوان غیر نمود یافته است. هدف اصلی این مقاله پرداختن به نحوه‌ی فرآیند غیریت‌سازانه نسبت به دیگری در شاهنامه و انعکاس این فرآیند در نوع رابطه میان خود و دیگری است. یافته‌های این پژوهش براساس نظریه لاکلائو و موفه، حاکی از آن است که این غیریت‌سازی به‌صورت مطلق سیاه و سفید نبوده بلکه بیشتر ماهیت خاکستری دارد و در نتیجه دیگری هرگز به طور کامل در دام طرد، تقابل و تنازع قرار نمی‌گیرد.

کلید واژه‌ها: هویت، شاهنامه فردوسی، غیریت‌سازی، لاکلائو و موفه.

* دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

مقدمه و طرح مسأله

ژرژ دومزیل در کتاب «سرنوشت جنگجوی» حیات یک ملت را به اسطوره‌های آن پیوند می‌دهد؛ چرا که او معتقد است ملت بدون اسطوره ملی مرده است (دومزیل، ۱۳۸۳: ۱۷). بر مبنای این جمله، باید گفت فردوسی شریان حیات ایران را در اسطوره‌ها جاری ساخته است. در واقع فردوسی در شاهنامه عملکردهای انسانی و فرانسائی را در عرصه تعامل‌ها و تقابلهای برای تبیین ابعاد هویت انسان در دوران ساخت و تثبیت نهاد ایران‌شهر، به نمایش می‌گذارد تا از این رهگذر فراخنای اندیشه و عظمت همت‌های بلند انسانی در بستر تاریخ با تبیین هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان، جلوه‌گر شود (صادقی‌گیوی و ططری، ۱۳۹۰: ۹۰). کزازی موضوع شاهنامه را شامل سه قلمرو جداگانه می‌داند: نخست شناسنامه فرهنگ و منش ایرانی است، دوم شاهکاری ادبی است و سوم خردنامه‌ای است که اندیشه‌های فردوسی در آن پدیدار شده است (کزازی، ۱۳۸۸: ۳۰). فردوسی با تولد کشور ایران از زمان تقسیم مملکت فریدون شاه میان فرزندانش تلاش می‌کند خطوط و خصایص هویتی ممدوح ایرانی را با کنار هم نهادن اقدامات و رجزهای مردمان و پهلوانان کشورهای جدید بیرون بکشد. در واقع از همین زمان بیش از پیش نگاه هویتی ایرانی و غیریت غیرایرانی در حال شکل‌گیری است (عطایی و بهستانی، ۱۳۸۹: ۸۳). بنابراین در دستگاه فکری فردوسی غیریت‌سازی میان ایرانی و انیرانی مبنای اولیه وحدت سرزمینی و هویت ایرانیان به شمار می‌آید. در نتیجه در شاهنامه دو گفتمان قابل تشخیص است، گفتمان ایرانی که در تقابل با گفتمان انیرانی شکل گرفته است (بستان، ۱۳۹۰: ۴). محور اصلی این مقاله تبیین و آشکار کردن نحوه‌ی تعریف گفتمان ایرانی از انیرانیان در شاهنامه و سپس انعکاس آن در نوع رابطه‌ایی است که میان این دو شکل می‌گیرد. ضرورت تبیین این مسأله ناشی از آن است که نوع تعریف دیگری، علاوه بر آن که مبنای تعریف هویت خود قرار می‌گیرد، و نیز کنش و واکنش میان خود و دیگری را نیز تعیین می‌کند. بنابراین با توجه به تجلی استمرارگونه برخی رسوبات هویتی شاهنامه در اکنونیت هویت ایرانیان، روشن شدن فرآیند غیریت‌سازانه در این منبع هویت‌ساز ضمن آشکار کردن نحوه حفظ و تعریف هویت ایرانیان می‌تواند در آگاهی‌بخشی به روندهای کنونی غیریت‌سازی میان ما و دیگری نیز کمک کند. از این رو این مقاله به بررسی این سؤال می‌پردازد که: فرآیند غیریت‌سازی فردوسی از هویت «دیگری» در شاهنامه چگونه است و انعکاس آن در روابط بین خود و دیگری به چه صورتی رقم خورده است؟

سؤال تحقیق

فرآیند غیریت‌سازی فردوسی از هویت «دیگری» در شاهنامه چگونه و انعکاس آن در روابط بین خود و دیگری به چه صورتی رقم خورده است؟

فرضیه تحقیق

فرآیند غیریت‌سازی فردوسی مبتنی بر برجسته‌سازی هویت ایرانی و حاشیه‌رانی هویت ایرانی - دیگری - بوده است، اما این فرآیند بیشتر از آن‌که سیاه و سفید باشد ماهیت خاکستری دارد و در نتیجه دیگری تا هنگامی که آرمان‌ها، ارزش‌ها و هویت ایرانی را مورد هجوم قرار ندهد در دام طرد، تقابل و تنازع مطلق قرار نمی‌گیرد.

روش تحقیق

در این پژوهش از روش تحلیل گفتمان - لاکلاو و موفه - استفاده می‌شود. در این مسیر از طریق نشانه‌شناسی، عناصر گفتمان فردوسی نسبت به غیرسازی دیگری مورد واکاوی قرار می‌گیرد و در انتها مفصل‌بندی حاصل از این عناصر به‌عنوان انعکاس این فرآیند غیریت‌سازانه تحلیل و ارزیابی می‌شود.

چارچوب مفهومی: نظریه گفتمان لاکلاو و موفه

فرض نظریه گفتمان این است که تمام اشیاء و اعمال معنی‌دار هستند، و این معانی توسط سیستم‌های خاص تاریخی به وجود آمده‌اند (هوارث، ۲۰۰۰: ۵). در نظریه گفتمان این سؤال طرح می‌شود که تعریف و درک مردم از خودشان چیست؟ و به تبع شناختی که از این تعریف به دست می‌آورند، الگوی رفتاری آنان کدام است؟ (مارش و جری، ۱۳۷۸: ۲۰۷). فوکو معتقد است؛ «جست‌وجوی حقیقت ناب بیرون از گفتمان‌ها بیهوده است. به این معنا گفتمان‌ها به ما می‌گویند که چه چیزی درست و چه چیزی غلط است» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۴: ۷۸). از همین باب نیز نظریه لاکلاو و موفه نظریه‌ای منسجم است که ابزار تحلیلی مناسبی برای تحلیل پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در سطح کلان فراهم می‌کند. این نظریه به دلیل تأکید بر هویت به‌عنوان یک مدل مطلوب سیاست فرهنگی برای جامعه‌شناسی سیاسی جدید شناخته شده است (نش، ۱۳۸۴: ۴۷). در این نظریه هویت در نتیجه تنازع گفتمانی شکل می‌گیرد. البته این امر نیز محصول پیروزی یک گفتمان است که لازمه این غلبه و پیروزی نیز قابلیت دسترسی یعنی در دسترس

بودن در موقعیتی است که هیچ گفتمان دیگری خود را به‌عنوان جایگزین آن نشان ندهد (لاکلائو، ۱۹۹۰: ۶۶). به این ترتیب مرزهای یک گفتمان و انسجام آن بازتابی از خصلت‌های درونی آن نیست، بلکه دال‌های گفتمانی یک گفتمان در جریان تنازع با دال‌های بدیلی که آنها را تهدید می‌کنند، بر ساخته می‌شوند (صادقی‌فسایی و روزخوش، ۱۳۹۲: ۲۰). بنابراین به گفته لاکلائو و موفه تضادها محدودده جامعه را می‌سازند (لاکلائو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۲۵). علت این تضادها و غیریت‌سازی‌ها آن است که به دست آوردن هویتی مثبت و کامل برای گروه‌ها غیرممکن است. این نیز بدان علت است که حضور «دشمن» در رابطه‌ای غیریت‌سازانه مانع از کسب هویت از سوی «دوست» می‌شود. در نتیجه ایجاد و تجربه غیریت‌سازی‌های اجتماعی سه اهمیت اساسی دارد: اول برای تأسیس مرزهای سیاسی، دوم تثبیت این مرزها و نهایتاً برای تثبیت هویت (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۵).

لاکلائو مفهوم «بیرون سازنده» را برای توضیح ویژگی‌های غیریت به‌کار می‌برد. به این معنا که خصومت با کارکردی دوگانه از طرفی عامل انسجام و وحدت یک هویت است و از سوی دیگر، همواره هویت یک پدیده را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد و در نتیجه مانع تثبیت کامل گفتمان‌ها و هویت‌ها می‌شود (حاجی‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۶). این کارکرد دوگانه باعث شده تا همه‌ی گفتمان‌ها خصلتی امکانی و موقتی داشته و هیچ‌گاه تثبیت نشوند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۲). در نظریه‌ی لاکلائو و موفه گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌های موجود در میان عناصر را از بین می‌برند و به نوعی به وحدت و انسجام میان آنها کمک می‌کنند. بدین صورت که در یک زنجیره، نشانه‌ها براساس معانی یک‌دست و همسان در تقابل با زنجیره‌های ناهمسان و رقیب دسته‌بندی و با یکدیگر مرتبط می‌شوند. از دل این ارتباط زنجیروار، سوژه مبتنی بر این‌که چه چیزی است و چه چیزی نیست خود را تعریف می‌کند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۸۳). این منجر به هژمونی شدن گفتمان و این‌که کدام نیروی سیاسی می‌تواند درباره‌ی الگوهای رفتاری جامعه تصمیم بگیرد می‌شود (مارش و جری، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

تعریف مفاهیم

گفتمان: گفتمان شکلی از کنش اجتماعی است که نقش مهمی در تولید جهان اجتماعی از جمله دانش، هویت، روابط اجتماعی و در نتیجه حفظ الگوهای اجتماعی خاص دارد (فیلیپس و یورگنسن، ۲۰۰۲: ۵).

هویت: هویت عبارت است از درک ما از این‌که چه کسی هستیم و دیگران چه هستند، و متقابلاً، درک دیگران از خودشان و از افراد دیگر (جنکینز، ۲۰۰۴: ۵).

غیریت‌سازی: غیریت‌سازی نقش دهنده‌ی اصلی در هویت‌سازی است. غیریت‌سازی به معنای مبارزه و تقابل برای خلق معناست. از این‌رو از نظر لاکلائو و موفه غیریت به امکانی و تصادفی بودن نهایی پدیده‌ها اشاره دارد (لاکلائو، ۱۹۹۰: ۲۸).

مفصل‌بندی: لاکلائو و موفه مفصل‌بندی را عملی می‌دانند که منجر به برقراری رابطه‌ای میان عناصر می‌شود به گونه‌ای که هویت این عناصر در نتیجه این عمل تعریف و تعدیل می‌گردد (لاکلائو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۰۵).

هویت ایرانی در شاهنامه

فردوسی در شاهنامه تلاش کرده تا ضمن روایات اساطیری، آن‌چه را که یک ملت برای تشکیل هویت خود نیازمند آن است را بیان کند. مؤلفه‌هایی مانند دولت، شکل‌گیری طبقات اجتماعی و مرزهای سیاسی و نیز سازوکارهای زندگی اجتماعی (حسنی‌باقری شریف‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۵). اما در کنار این مؤلفه‌های هویت‌ساز، اولین بخش شاهنامه با سیر در جهان اساطیر، هویت ایرانی را در عمق آگاهی جمعی ایرانیان نشان می‌دهد. در این بخش، ایران زمین در میانه جهان جای دارد و این برجسته‌ترین نمود اعتدال ذاتی در این سرزمین است. اهورامزدا نخستین انسان و نخستین پادشاه جامعه انسانی را در این سرزمین می‌آفریند و پس از آن زمان گسترش به غرب و شرق فرامی‌رسد. مرحله سوم جدایی و تقسیم جهان به سه کشور ایران در میانه، یونان و روم در غرب، و چین و توران در شرق است و از این زمان است که هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود.

<i>نَهفته چو بیرون کشید از نهان</i>	<i>به سه بخش کرد آفریدون جهان</i>
<i>یکی روم و خاور یکی ترک و چین</i>	<i>سوم دشت گردان ایران زمین</i>

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۶)

در این تقسیم‌بندی، سلم به‌عنوان مظهر انسان خردمند و بردبار پادشاه غرب می‌شود. در توران زمین، تور مظهر شتاب، تعصب و دلیری، پادشاه می‌شود. ایرج که جامع ویژگی‌های دو پادشاه غرب و توران است نیز نخستین پادشاه ایران زمین می‌شود (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۳). اما این تقسیم فریدون به کام سلم و تور خوشایند نمی‌آید؛ چرا که معتقد هستند بهترین قسمت ملک فرمانروایی را به برادر کوچک‌تر داده است.

نبودش پسندیده بخش پدر

که داد او به کهنتر پسر تخت زر

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۶)

اما مبنای تقسیم فریدون نه بزرگی و کوچکی سن و سال، بلکه لیاقت و شایستگی است، که او در جریان سفر فرزندانش به یمن آن را محک زده بود.

پس آنگه نیابت به ایرج رسید

مر او را پدر شاه ایران گزید

بدو داد که او را سزای دیدگاه

همان تیغ و مهر و نگین و کلاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۶)

به این ترتیب اولین جرقه غیریت‌سازی در ذهن ایرانی به تقسیم زمین توسط فریدون بین سه فرزندش و بروز خصومت و کینه‌ای برمی‌گردد که پس از کشتن ایرج به دست سلم و تور رخ داد. مینوی خرد، این فرایند را این گونه شرح می‌دهد: «اصل بدخواهی رومیان و ترکان نسبت به ایرانیان از کینی بود که با کشتن ایرج کاشتند» (تفضلی، ۱۳۵۴: ۳۷). این قتل ناجوانمردانه ایرج، زمینه را برای تداوم جنگ‌های طولانی مدت فراهم کرد.

درختی که از کین ایرج برست

به خون برگ و بارش بخواهیم رست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲)

از این رو در شاهنامه کین‌ورزی ایرانی معلول تجاوز و جنگ‌طلبی دیگری است. بدین سان اولویت همواره بر تلاش برای اجرای اخلاقیات و فراگیر شدن صفات اهورایی است و این باعث می‌شود که ایران و ایرانی صلح‌طلب قلمداد می‌شود (عطایی و بهستانی، ۱۳۸۹: ۹۸).

می‌توان چنین نتیجه گرفت که در فرآیند هویت‌سازی شاهنامه، نخست هویت رابطه‌ای - ترسیم دیگری - ایرانیان را تثبیت می‌کند و سپس با معرفی ساختارهای کهن و آرمانی‌سازی آنها، این اراده در میان ایرانیان رواج می‌یابد که ساختارهای جامعه خود را در شرایط سیاسی متفاوتی بازسازی کنند. در این روند فردوسی به خوبی از زبان به‌عنوان عاملی اساسی در برجسته‌سازی هویت ایران بهره می‌گیرد. به این معنا که او با سرودن تاریخ گذشتگان به زبان پارسی، احیای را به اوج رساند و عنصر اساسی در برسازای هویت ایرانیان را فراهم آورد (منشادی و بهرامی‌عین‌القاضی، ۱۳۹۵: ۳۴).

چو عیسی من این مردگان را تمام

سراسر همه زنده کردم به نام

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۱۶)

می‌توان گفت رنج عظیم فردوسی برای زنده کردن ایران به این خاطر بوده که وی توانست همه‌ی عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی شامل زبان، دین، تاریخ و جغرافیا را احیاء کند، که در این مسیر تمرکز عمده فردوسی بر وجه فرهنگی هویت ملی بوده است (منصوریان سرخگریه، ۱۳۸۸: ۲۶).

دال‌های گفتمانی فردوسی و غیریت‌سازی

در روند احیای هویت ایرانی دال‌هایی در شاهنامه از مدح و ستایش خودی و قبح و سرزنش دیگری وجود دارد که با غور در آنها می‌توان فرآیند هژمونیک شدن هویت ایرانی را دریافت.

۱- تخصیص؛ خیر و شر / خوبی و بدی

سرتاسر شاهنامه فردوسی مبتنی بر سیر خطی جدال و کشمکش میان خیر و شر، خوبی و بدی است و بخش عمده‌ی آن صرف استیفای حق و غلبه یافتن خوبی بر بدی می‌شود (ازغندی و مستکین، ۱۳۹۲: ۱۱). این تخصیص دائمی و همیشگی در نخستین دوره (کیومرث) هم جریان داشته است.

مگر در نهان ریمین آهرمنا

به گیتی، نبودش کسی دشمننا

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷)

تقابل بین اهریمن و اهورامزدا، در شاهنامه فردوسی تنها به عالم اسطوره محدود نمی‌شود، بلکه از حالت اسطوره و انتزاع به عالم امکان و عین تسری می‌یابد. در نتیجه انسان‌های خیر نماد اهورامزدا و در مقابل برخی نماد اهریمن می‌شوند. در این تقابل نیز همواره حمله‌ی نخست از طرف عامل شر صورت می‌گیرد (مجرمی و ممی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۸). به‌عنوان مثال در شاهنامه در سه هزار ساله سوم سه بار شر به قلمرو خیر حمله می‌کند و هر سه بار هم به طور موقت پیروز می‌شود، اما در نهایت از نیروهای خیر شکست می‌خورد و دوباره حاکمیت خیر جایگزین حکومت موقت شر می‌شود. بار اول ضحاک، نماد شر مطلق، جمشید را شکست می‌دهد اما عاقبت به دست فریدون شکست می‌خورد و در کوه دماوند به بند کشیده می‌شود. نوبت دوم سلم و تور، ایرج، نماد خیر را می‌کشند، اما بعد از مدتی به دست منوچهر کشته و دوباره ایران، نماد نیکی، بر توران، نماد شر، پیروز می‌شود. نوبت سوم نماد شر در قالب افراسیاب، سیاوش، نماد خیر را می‌کشد و به ایران حمله می‌کند و مدتی ایران را تحت سلطه خود درمی‌آورد، ولی عاقبت به دست کیخسرو و رستم کشته می‌شود (مجرمی و ممی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

به این ترتیب در شاهنامه، تلاش مستمر برای پیروزی اهورامزدا و از بین بردن نیروهای اهریمنی در دوران اساطیری، به دوران تاریخی تسری می‌یابد. به گونه‌ای که همواره بحث بر سر ایران و نجات و پیروزی ایرانیان در برابر غیرایرانیان و عموماً تورانیان است. براساس این دیدگاه، ایران سرزمین اهورامزدا و مظهر آفرینش پاک و نیالوده و در برابر آن، توران، سرزمین تیرگی و اهریمنی است. کشمکش و نبرد میان این دو سرزمین نیز تجلی همان نبرد کیهانی اهورامزدا و اهریمن است (ستاری و حقیقی، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

۲- دال مرکزی؛ هویت ایران و ایرانی

از آشناترین و پربسامدترین واژه‌ها در شاهنامه که خواننده با آن مواجه می‌شود «ایران» و واژه‌هایی معادل آن همانند پارسی، آزادگان و غیره است. نام ایران و ایرانی در شاهنامه هزار و هفتصد بار تکرار شده است (محرمی، پورالخاص و شریفی، ۱۳۹۵: ۳۶). براین اساس، نگاهی هرچند سطحی در شاهنامه نشان می‌دهد که همه‌ی دال‌های دیگر بر مدار ایران و ایرانی می‌چرخد و این بدان معناست که ایران‌گرایی و تلاش برای زنده کردن هویت ایرانی اساس و بُن‌مایه شکل‌گیری شاهنامه بوده است؛ چرا که به اعتقاد فردوسی در زمانه‌ی او «کسی سوی ایرانیان ننگرد» (منصوریان‌سرخگریه، ۱۳۸۸: ۹۰). به همین دلیل قلب تپنده‌ی شاهنامه است؛ چرا که بدون وجود ایران فردوسی هیچ هویتی را برای خود تصور نمی‌کند. در تأکید بر نقش هویت‌ساز شاهکار فردوسی این سخن استاد محیط طباطبایی گویاست که «فردوسی به معنای تمام کلمه شاعر ملی ماست. آمال و افکار ما و دین ما و مذهب ما و زبان ما و شیوه بیان ما، همه از شاهنامه او نیرو می‌گیرد». فردوسی توانست دو عنصر ملت‌ساز، تاریخ و زبان را تنی واحد و یکپارچه ببخشد؛ اثری برجسته که بعدها نقش دیگری را نیز ایفا کرد و آن این‌که مهم‌ترین عامل فرهنگی نگه دارنده ملیت ما می‌شود. سه عنصر هویت‌ساز ایران در شاهنامه عبارتند از یکپارچگی روایات تاریخی، به این معنا که تمام روایات در شاهنامه یکدیگر را نقض نمی‌کنند، بلکه مکمل یکدیگر هستند. دیگری یکپارچگی سیاسی ایران است و بالاخره یکپارچگی جغرافیایی (عطایی و بهستانی، ۱۳۸۹: ۸۹). فردوسی همه سنن ایران قبل از اسلام را از زاویه تطوری - تاریخی ترسیم می‌کند. نمایه‌ای که از شکل‌گیری بدوی‌ترین مراحل فرهنگی، سیاسی و حکومتی ایران شروع می‌شود و سپس سیر تکامل، استمرار و در نهایت از هم گسستگی و انحطاط آن را نشان می‌دهد.

به این ترتیب در این مسیر تاریخی و پیچ و خم همین تحولات «هویت ایرانی» هم به تدریج به وجود می‌آید و سرانجام به مخاطره می‌افتد (رستگار، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

در جهت غلبه بر این بحران فردوسی ارکان هویت‌سازی همانند بازآفرینی هویت جمعی در جهت ایجاد حاکمیت متمرکز، خلق دیگری، احیاء زبان فارسی، مشروعیت‌زدایی از دیگری، اثبات مشروعیت خود را تولید می‌کند که باعث تداوم هویت ایران می‌شود. به عبارت دیگر تلاش فردوسی باعث شده که جامه هویت ملی با همه عناصر آذین بسته شده به آن، به تن ایران دوخته شود. فردوسی با مهارت هرچه تمام‌تر این جامه را به هر دو وجه سیاسی و فرهنگی هویت مزین می‌کند. او دین و تاریخ را در بُعد سیاسی و زبان و اسطوره را در بُعد فرهنگی احیاء و به روزرسانی می‌کند (منصوریان‌سرخگریه، ۱۳۸۸: ۲۶). می‌توان گفت شاهنامه چشمه‌ای جوشان است که دست هویت ایرانیان را گرفته و از دنیای اساطیر به دنیای دوران حماسی می‌رساند و در این دوران نیز همچون عصایی تکیه‌گاه این هویت می‌شود برای رساندن آن به دوران تاریخی و در نهایت استمرار همیشگی آن.

۳- برجسته‌سازی؛ در قالب زبان

زبان می‌تواند حکم مسکنی باشد در زمان نبود دیگر عوامل اجتماعی مؤثر بر استمرار هویت. به همین دلیل زبان و به تعبیر شاهنامه سخن، اصلی‌ترین پاسخ به بحران هویت است؛ چرا که با حفظ زبان امکان انتقال تاریخ به آیندگان فراهم می‌آید. زبان میان گذشته، حال و آینده پیوند می‌زند و خود از گزند روزگار در امان است (منشادی و بهرامی‌عین‌القاضی، ۱۳۹۵: ۳۴).

سخن ماند اندر جهان یادگار

سخن بهتر از گوهر شاه‌وار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۲۳)

بنابراین، زبان فارسی محملی برای برجسته‌سازی هویت ایرانی بود که فردوسی به خوبی از آن بهره گرفت. در واقع زبان در شاهنامه به منزله ستون فقرات هویت ایرانی است. در دوره محمود غزنوی برای مقابله با گفتمان ایرانی‌گرایی از حاشیه‌رانی سخت‌افزاری یعنی طرد فردوسی و هم‌قطاران او استفاده شد. از سوی دیگر، گفتمان ایرانی‌گرایی به صورت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری تلاش کرد تا معانی مورد نظر خود را برجسته کند. این دو نوع برجسته‌سازی پیوندی تنگاتنگ و تقویت‌کننده با هم داشتند اما همان طور که شاهرخ مسکوب نیز بیان کرده، برجسته‌سازی نرم در احیای هویت

ایرانی و تداوم فرهنگ ایرانی در مقابل غیرایرانی بیشتر مؤثر واقع شد و بی‌گمان تلاش شاعران شاهنامه‌سرا در این مهم نقش مهمی داشت (یوسفی، هاشمی و بستان، ۱۳۹۱: ۱۶۱). چنان‌که فردوسی در این باره می‌گوید:

بی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از این پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴۵)

فردوسی زبان فارسی را در صدر عوامل هویت‌ساز قرار می‌دهد. در واقع او زبان را دریچه ورود به میدان احیاء هویت ایرانی می‌داند به گونه‌ای که به تعبیر خود او، حیات و هویت دوباره عجم در سایه زبان فارسی میسر شده است؛ چرا که شاهنامه توانست با تمرکز و توجه بر بُعد فرهنگی هویت یعنی زبان و برجسته کردن آن نسبت به وجه سیاسی، تلاش «غیر/دیگری» به عنوان گروه فرادست برای به حاشیه راندن زبان و به تبع آن هویت ایرانی را عقیم بگذارد. در واقع تلاش فردوسی در به کار بردن واژگان فارسی، به موازات حاشیه راندن و محدود کردن سیطره‌ی زبان بیگانه، حاکی از رسالت فرهنگی او برای نوزایی فرهنگی و تمدنی ایران در دوره‌ای بود که دوش دیگر مقوله‌های هویت بخش همانند تاریخ نمی‌توانست سنگینی این بار را تحمل کند. پس می‌توان گفت زبان در قالب یک منجی، آن هم به دست توانای فردوسی، ظهور کرد (منصوریان‌سرخرگریه، ۱۳۸۸: ۹۴ و ۸۶).

۴- حاشیه‌رانی؛ ایرانیان

کلمات به کار گرفته شده از سوی سوژه اجتماعی بسته به نوع درک او از دیگران و خود در شکل‌دهی به کنش مؤثر است (وارینگ، ۲۰۰۴: ۴۵). در همین خصوص ون دایک چهار امکان مطرح می‌سازد که مربعی مفهومی را تشکیل می‌دهد. او این مربع را «مربع ایدئولوژیک» می‌نامد. ۱- بیان و تأکید بر اطلاعات مثبت مربوط به ما. ۲- بیان و تأکید بر اطلاعات منفی مربوط به آنها. ۳- سرپوش گذاشتن و تأکید نکردن بر اطلاعات مثبت مربوط به آنها. ۴- سرپوش گذاشتن و تأکید نکردن بر اطلاعات منفی مربوط به ما (ون دایک، ۲۰۰۳: ۴۴). این مربع ایدئولوژیک مبتنی بر برجسته‌سازی - نکته‌های مثبت خود و نکته‌های منفی دیگری - و هم‌چنین حاشیه‌رانی - نکته‌های منفی خود و نکته‌های مثبت دیگری - است. فردوسی برای حاشیه‌رانی از دو شیوه بهره می‌گیرد.

یکی تأکید و بیان فضائل و برتری ایرانیان برای بهتر نمود یافتن ارزش‌های منفی ایرانیان؛ به‌عنوان مثال او از اختلاط نژادی غلامان ترک دیروز و حاکمان امروز با ایرانیان، اظهار تأسف می‌کند و هنگامی که سهراب دل در گرو عشق گردآفرید می‌بندد، با پاسخ نیشدار او مواجه می‌شود که (طرفداری، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

بخندید و آنگاه به افسوس گفت *که ترکان ز ایران نیابند جفت*

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۱)

شیوه دیگر فردوسی برای حاشیه‌رانی بهتر ایرانیان، توصیف‌های مثبت و برتری دادن ایرانیان از زبان انیرانیان است. به‌عنوان مثال تمجید افراسیاب شاه توران از سیاوش که می‌گوید؛

نه زمین‌گونه مردم بود در جهان *چنین روی و بالا و فر و مهمان*

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۳۷)

و یا در جایی از قول سهراب که رزم‌آوری چون گردآفرید، دختر ایرانی به نبرد او آمده، می‌سراید:

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه *چنین دختر آید به آوردگاه*

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۰)

نکته بسیار قابل تأمل در شاهنامه آن است که فردوسی در حاشیه‌رانی انیرانیان نگاهی مطلق و نژادپرستانه ندارد. بر همین اساس آنها را به دو دسته خوب و بد تقسیم می‌کند. اما اغلب انیرانیان خوب نیز کسانی هستند که به نوعی از یک ایرانی حمایت کرده و یا تابع ایرانیان بوده و به خدمت‌گذاری آنها پرداخته‌اند و به همین دلیل مورد ستایش قرار گرفته‌اند (یوسفی، هاشمی و بستان، ۱۳۹۱: ۱۵۳). در مجموع می‌توان گفت؛ همچنان‌که فردوسی در نمودن خلیقات هموطنان خویش، دادگر و بانصاف است، همین رفتار را با دشمنان ایران و بیگانگان نیز اعمال می‌کند. برای فردوسی، بیگانه، دشمن نیست و عملکرد بیگانگان ملاک تشخیص دوستی و دشمنی آنان با ایرانیان است. در حقیقت فردوسی هرگز بر توانمندی‌ها، نکته‌های مثبت رفتاری و انسانی دشمنان چشم فرو نمی‌بندد. چنان‌که از زبان زال، محاسن بزرگترین دشمن ایران، افراسیاب، را چنین باز می‌گوید:

که آن ترک در جنگ فراژدهاست *دم آهنج و در کینه، ابر بلاست*
از او خویشتن را نگه‌دار سخت *که مردی دلیر است و بیدار بخت*

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۵)

۵- هژمونیک شدن گفتمان فردوسی

در نظریه لاکلائو و موفه، بی‌قراری عاملی تلقی می‌شود که سلطه و هژمونی گفتمان‌ها را به چالش می‌کشد (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۷). غلبه بر این بی‌قراری منجر به غایت یک گفتمان یعنی هژمونیک شدن آن از مسیر جلب رضایت عمومی و تثبیت نظام معنایی مطلوب خود در ذهن جمعی اجتماع می‌شود (لاکلائو و موفه، ۱۹۸۵: ۴۴). در این خصوص، هنر فردوسی در هژمونیک کردن و تداوم هویت ایرانی آن گونه که محمدعلی اسلامی‌ندوشن می‌گوید این بود که «توانست تا قلب چادرها، ایلات، قهوه‌خانه‌ها و مراکز پرجمعیت و کم‌سواد راه بیابد، و خون ایران قدیم را به رگ‌های ایرانی در دوره‌های مختلف جریان دهد. به عبارت بهتر شاهنامه فردوسی فرهنگ ایران پیش از اسلام را با فرهنگ ایران بعد از اسلام پیوند داد و به مفهوم وسیع‌تر باید گفت دنیای پیش از اسلام را به دنیای بعد از اسلام وصل کرد» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۵۳: ۲۰).

بزرگ‌ترین جمله‌ای که به خوبی نشان‌گر هژمونیک شدن ساخت هویت ایران در نتیجه تلاش فردوسی است را می‌توان از زبان آتاتورک به فروغی دید که می‌گوید: «شما قدر و قیمت بزرگان خود را نمی‌شناسید و عظمت شاهنامه را در نمی‌یابید که این کتاب سند مالکیت و ملیت و ورقه هویت شماسست و من ناگزیرم برای ملت ترک چنین سوابقی دست و پا کنم» (امن‌خانی و علی‌مددی، ۱۳۹۳: ۷۶). باز در همین ارتباط «اشپولر» نیز شاهنامه را عامل وحدت بخش ایرانیان و آینه‌ای می‌داند که ایرانیان می‌توانند خود را در آن ببینند و بشناسند و بشناسانند (مارزولف، ۱۳۸۵: ۴۵). اما شاید بهتر از هرکسی خود فردوسی این هژمونیک شدن هویت و گفتمان ایران‌گرایی را قالب زبان فارسی در شاهنامه عنوان می‌کند که:

<p>ز من روی کشور شود پرسخن که تخم سخن من پراکنده‌ام پس از مرگ بر من کند آفرین (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۱۵)</p>	<p>چو این نامور نامه آمد بین از آن پس نمیرم که من زنده‌ام هر آنکس که دارد هس و رای و دین</p>
---	--

انعکاس مفصل‌بندی غیریت‌سازانه فردوسی در رویکرد به «دیگری»

هویت از طریق غیریت‌سازی شکل می‌گیرد (ناظری و بختیاری‌فرد، ۱۳۹۵: ۱۱۸) و سپس بر الگوهای تعامل اثر می‌گذارد (سمیعی‌اصفهانی و فتحی‌مظفری، ۱۳۹۱: ۱۵۱). بنابراین غیریت‌سازی می‌تواند طیف‌های متعددی از رقابت و طرد گرفته تا سرکوب و خشونت

را در برگیرد. به عبارت بهتر بسته به میزان غیریت‌سازی، برداشت می‌تواند هابزی، لاکی و کانتی باشد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۵۰). در فرهنگ هابزی الگوی رفتاری «اصل بکش یا کشته شو» است. در این نوع فرهنگ، «دیگری» بازیگری دشمن تفسیر می‌شود (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۰). برخلاف فرهنگ هابزی، در فرهنگ کانتی وجه غالب دوستی و تعامل است. در فرهنگ لاکی نیز بر محور اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، برداشت از «دیگری» در میانه دو فرهنگ هابزی و کانتی قرار دارد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۰). در خصوص انعکاس غیریت‌سازی هویت «دیگری» در شاهنامه می‌توان گفت، فرهنگ حاکم در شاهنامه نسبت به دیگری به طور قطع هابزی نیست، بلکه فرهنگی لاکی با ارجحیت دادن به مؤلفه‌های تعامل، دوستی و ارزش‌های اخلاقی موجود در فرهنگ کانتی است. مهم‌ترین دلایل این امر با نظر به دال‌های مطرح شده در گفتمان فردوسی عبارتند از این که ۱- فرآیند هویت‌سازانه در شاهنامه الزاما مبتنی بر ایجاد «دیگری» به‌عنوان دشمن نیست (فرهنگ هابزی)؛ ۲- در شاهنامه اصل بکش یا کشته شو (فرهنگ هابزی) حاکم نیست؛ ۳- جنگ ماهیتی تدافعی داشته و ایرانیان هرگز آغازگر جنگ نبوده‌اند (فرهنگ لاکی)؛ ۴- جنگ همواره به‌عنوان آخرین راه‌حل مورد استفاده قرار گرفته است؛ ۵- ملاک دوستی و دشمنی عملکرد «دیگری» است (فرهنگ لاکی)؛ ۶- ستایش خوبی‌های «دیگری» و تأکید بر صلح و مدارا و دوستی مهم‌ترین ارزش بوده است (فرهنگ کانتی)؛ ۷- اندیشه جهان‌وطنانه در شاهنامه بسیار ملموس است (فرهنگ کانتی). در ادامه جهت روشن شدن این انطباق با استنتاج از شاهنامه، به بررسی دلایل مطرح شده می‌پردازیم.

۱- عدم الزام بر دیگری به عنوان دشمن

فردوسی این امر را که دولت‌ها همواره برای هویت‌سازی و بقای خود دشمن‌سازی می‌کنند یا باید بکنند را رد می‌کند؛ چرا که بسیاری از شخصیت‌های تحسین شده شاهنامه همواره به دنبال صلح و دوست‌سازی هستند. در واقع نگاه فردوسی به هویت خود و دیگری نگاهی مطلق مبتنی بر خوبی خود و بدی دیگری نیست. به عبارتی در نگاه فردوسی نه ایرانی خیر مطلق است و نه دیگران شر مطلق. هم در میان ایرانیان ناکسان یافت می‌شوند و هم خوبانی در میان اغیار؛ و این نقطه قوت فردوسی است (عطایی و بهستانی، ۱۳۸۹: ۹۳).

دلت گر به راه خطا مایست

ترا دشمن اندر جهان خود دلت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵)

فردوسی با این برداشت نشان می‌دهد که خوبی و بدی در ذات هر انسان راهنما و معیاری برای تفسیر دیگران از او به‌عنوان دوست یا دشمن است. در واقع نگرش دور از افراط و تفریط به ایران در شاهنامه باعث شده تا فردوسی بدون آن‌که از اهمیت بُعد مادی وطن غفلت کند، بُعد معنوی ایران به‌عنوان ویژگی‌ایی که می‌تواند در هر انسان نیکخویی فراتر از مرز ایران پیدا شود را برجسته کند. در این نگاه ایران آینه‌ای است که تصویر کرامت انسان را در خود منعکس می‌کند (محرمی، پورالخاص و شریفی، ۱۳۹۵: ۲۵). در نتیجه هویت ایرانی در شاهنامه در تحقیر ملت‌های دیگر نیست که رنگ و جلا می‌یابد، بلکه خود بر بنیادهای فکری و معنوی و اخلاقی نیرومندی استوار است. از همین‌رو ملی‌گرایی ایرانیان در طول تاریخ هیچ‌گاه به نژادپرستی مبدل نمی‌شود (خطیبی، ۱۳۸۵: ۷۵). خلاصه آن‌که ایران و ایرانیان در اندیشه فردوسی آنچنان فضائل عمیق، گران‌سنگ و انسانی دارند که نیازی به شکل‌گیری دیگری به‌عنوان دشمن برای اثبات هویت خود ندارد. اما این دیگری هرگاه بخواهد هویت ایرانی را مورد حمله قرار دهد در مقابل ارزش‌های مثبت ایرانیان، ارزش‌های منفی آنان نمود می‌یابد.

۲- عملکرد «دیگری» مبنای دوستی و دشمنی

آن‌چه که فردوسی در روند شکل‌گیری خصومت میان پسران فریدون توصیف می‌کند عامل فرهنگی و هویتی را عامل زمینه‌ساز و عناصر روان‌شناختی را عوامل فاعلی یا شروط لازم می‌بیند. اما این امر باعث نمی‌شود که فردوسی هویت «دیگری» را سیاه و سفید و مطلق مبتنی بر دشمن ببیند. برای فردوسی نام، نشان، حسب و خویشاوندی خونی معیار دوستی و دشمنی نیست (منصوریان‌سرخرگه، ۱۳۸۸: ۹۳)؛ چرا که او با تأکید بر نقش عواملی همچون خرد، پرهیزکاری و دینداری از عوامل عینی مرزبندی یعنی جغرافیا و سرزمین فراتر رفته و همین باعث می‌شود تا «دیگر» در سرزمین دشمن که خصایل انسانی دارد نیز به ایرانیان پیوند بیابند. از این‌رو بیگانگان شایسته را می‌ستاید و بی‌خردان و ناپرهیزکاران حتی اگر خودی باشند را سزاوار سرزنش می‌داند (خسروی و موسوی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). از سوی دیگر برای فردوسی بیگانه دشمن نیست و عملکرد بیگانگان ملاک تشخیص دوستی و دشمنی آنان با ایرانیان است. علاوه بر این فردوسی با کشف ارزش‌ها و ضدارزش‌هایی که در دشمنان ایران وجود دارد، دلایل تقابل را به گونه‌ای منطقی نشان می‌دهد (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۷). به‌عنوان مثال یکی از دهها موارد در سنجش دوستی و دشمنی دیگران براساس عملکرد آنها، اقدام اسفندبار در جنگ با

ارجاسب تورانی به دلیل زندانی کردن خواهران اوست که اسفندیار این امر را باعث ننگین شدن نام می‌داند.

من ایدر نه از بهر جنگ آمدم
برنج از بی نام و ننگ آمدم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۵)

۳- تدافعی بودن جنگ و به کارگیری آن به عنوان آخرین راه حل

جنگ در شاهنامه عموماً ماهیتی تدافعی داشته است. در جای جای شاهنامه حتی آنجا که ایرانیان در مقابله با هجوم بیگانگان پیروز میدان بوده‌اند حقوق انسانی همواره مورد توجه قرار گرفته است. این معلول آن است که در شاهنامه اصالت با جنگ نیست؛ بلکه انسان‌ها در مقام ستیزه‌جو با هم با اصالت صلح و مدارا عمل می‌کنند. حتی پرده اول در بُعد رزمی شاهنامه مبتنی بر مذاکره و صلح‌طلبی است؛ اما رعایت این اصل تا آنجاست که به آرمان‌های ایرانشهری لطمه وارد نشود؛ چرا که عملکردهای رزمی در شاهنامه بر مدار حفظ ایرانشهری و اصول و آرمان‌های سرزمین ایران می‌چرخد (صادقی‌گیوی و ططری، ۱۳۹۰: ۹۷). به این ترتیب فردوسی در جای جای شاهنامه جنگ را تقبیح و اصل را بر مدارا و صلح قرار می‌دهد.

جهان خواستی یافتی خون مریز (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹)

ترا آشتی بهتر آید ز جنگ (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۰)

اما ماهیت و جنس این نرمش و پرهیز از ستیز، نه به منزله‌ی عقب‌نشینی از رسالت اهریمن‌ستیزی در شاهنامه است، بلکه گونه‌ای عملگرایی در نقاط و گرانگاه‌های حساس تاریخ حماسی ایران زمین است (ازغندی و مستکین، ۱۳۹۲: ۲۳) و همانطور که گفته شد این نرمش تا هنگامی مجاز است که به آرمان‌ها و هویت ایرانی لطمه وارد نسازد. نمونه بارز صلح‌خواهی و عدم توسل به جنگ، تلاش‌های رستم در تقابل با اسفندیار بر پایه نرمش، پیشنهادات مالی، دادن هدیه و مذاکره برای ایجاد تعامل و صلح با او است. این روش رستم حتی پس از کشته شدن اسفندیار برای جلوگیری از تعارض مجدد ادامه می‌یابد. به این معنا که رستم در نامه‌ای به گشتاسب از او عذرخواهی و به او می‌گوید که بسیار از اسفندیار خواستم که از جنگ منصرف شود؛ ولی او به هیچ چیزی جز اسارت من یا جنگ راضی نشد.

که من چند گفتم به اسفندیار
سپر دم بدو کشور و گنج خویش
مگر کم کند کینه و کارزار
گزیدم ز هرگونه رنج خویش

۴- اهمیت صلح و دوستی و اندیشه جهان‌وطنی

در نگرش فردوسی اندیشه جهان‌وطنی موج می‌زند. در این نوع اندیشه، وطن همانند قلب نسبت به سایر اعضا تصور می‌شود. اندیشه‌ای با اعتقاد به اتحاد جزء (وطن) با کل (جهان) و سلامت متقابل هر دو بدون تفکیک و مرزبندی میان آن دو (محرمی، پورالخاص و شریفی، ۱۳۹۵: ۲۸). شاهنامه به واقع یک اسطوره متن هویت‌ساز سازگار با الگوی جهان‌وطنی است. در نتیجه هویت‌سازی شاهنامه در وهله نخست در مورد قوم ایرانی صورت می‌گیرد، اما فردوسی تنها به این امر اکتفا نمی‌کند. بلکه با مضامین عمیق خود در شکل‌دهی به هویت فراملی انسان نیز تأثیر مهمی دارد. نمادهایی که فردوسی در جای جای شاهنامه به خدمت گرفته نیز همسو با آرمان‌های بشر و الگوی مناسبی برای بازخوانی آن در حیطه جهان‌وطنی است. از چهره‌های نمادین شاهنامه پهلوانان هستند که در نگاه نخست نمادی از حس ریشه‌دار برتری‌جویی قومی و روحیه جمعی - ملی یک ملت علیه بیگانگانند، اما در نگاه ژرف‌تر تلاش پایان‌ناپذیر نوع انسان برای غلبه بر منابع طبیعی، انسانی و فراطبیعی و رسیدن به پیروزی و جاودانگی‌اند (نوحی، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

شاه بیت شاهنامه درخصوص اعتقاد وی بر تعامل، صلح و عدالت‌ورزی که در دل خود تعامل‌کنانی را به همراه دارد این بیت است که:

زمشک و ز عنبر سرشته نبود

فریدون فرخ‌فرشته نبود

تو داد و دهش کن، فریدون تویی

به داد و دهش یافت آن نیکوئی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱)

این به معنای ارائه‌ی یک الگوی دوستی و اخلاقی در جهت صلح و تأمین منافع جمعی بدون تقابل است؛ چرا که «داد» در شاهنامه از یک سو بخشش و قسمت‌ازلی هر انسان از حیات است و از سوی حاکمیت متعادل و منطق خردورزانه و مصلحانه زندگی مادی و معنوی انسان را برعهده دارد و لذا نیروی تعادل بخش هستی است (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۲۴). نهاد وزارت و وزیر که سمبل خردمندی و دانایی است از همین چشم‌انداز قابل بررسی است. در شاهنامه عدالت و خرد مفاهیمی همبسته و همراه هستند، که شاه عینیت یافته عدالت و وزیر تجسم خرد برای برقراری آن است (خسروی و موسوی، ۱۳۸۷: ۱۱۵). به واقع نهاد تعادل بخش وزارت در کنار همه شاهان

ستایش شده فردوسی همانند هوشنگ، طهمورث، انوشیروان و... قرار دارد و زمینه عدل و داد و صلح و دوستی را فراهم آورده است.

مراو را یکی پاک دستور بود
چنان شاه پالوده شد از بدی
که رایش ز کردار بد دور بود
که تابید از او فرّه ایزدی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۹)

به این ترتیب در جهان شاهنامه، تمایلات صلح‌جویی با بلندپروازی‌های تند و سرکش نیروهای بد برخوردارهای شدیدی دارد و صلح‌طلبی و آرامش بر هر چیزی برتری می‌یابد (پشتدار و اقدام‌نورالدینی، ۱۳۸۹: ۴۳). چنان‌که بر همین اساس ایرج در مقابل توطئه برادرانش راه صلح و دوستی را در پیش می‌گیرد.

سپردم شما را کلاه و نگین
مرا با شما نیست جنگ و نبرد
مدارید با من شما هیچ کین
نباید به من هیچ دل رنجه کرد
جز از کهنتری نیست آئین من
نباشد بجز مردمی دین من

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹)

مجموع عوامل مطرح شده در بالا، نشان می‌دهد که فرهنگ حاکم در شاهنامه نسبت به دیگری مبرا از نگرش هابزی و در میانه فرهنگ لاکی و کانتی قرار می‌گیرد. فرهنگی مبتنی بر رویکرد دوستانه و تعامل با «دیگری» تا هنگامی که حق حاکمیت و هویت «خود/ ایرانی» را مورد هجوم قرار ندهد.

نتیجه‌گیری

شاهکار فردوسی در برجسته‌سازی هویت ایرانی و حاشیه‌رانی هویت انیرانیان (تورانیان) در قالب زبان فارسی برای غیریت‌سازی دیگری و بازتولید هویت ایرانی گفتمانی عینی است. گفتمانی که حاصل فرآیندهایی در طول تاریخ بوده و در نتیجه چنان محکم تثبیت شده که تصادفی بودن آن فراموش شده است و در هر لحظه می‌تواند نقش هویت‌سازانه خود را ایفا کند. در بیان بهتر، شاهنامه فردوسی همانند پنجره‌ای رو به گذشته هویت برای شناختن آن، آینه‌ای در زمان حال برای معرفت به هویت و جامی جهان بین برای تدام آن در آینده است. از این‌رو باید فردوسی را آذوقه‌رسانی دائمی و شاهنامه را آذوقه‌ای همیشگی برای هویت ایرانی نامید؛ چرا که باعث هژمونیک شدن گفتمان هویتی ایران شد. اما نکته قابل تأمل آن است که فردوسی در فرآیند غیرسازی، بازتولید و هژمونیک شدن هویت ایرانی در دام نژادپرستی و فرهنگ

هابزی مبتنی بر ایجاد دشمن برای اثبات هویت خود نمی‌افتد. بلکه نگرش او به دیگری مبتنی بر فرهنگی لاکی با ارجحیت دادن به مؤلفه‌های تعامل، دوستی و ارزش‌های اخلاقی موجود در فرهنگ کانتی است. از مهم‌ترین دلایل این امر آن است که در شاهنامه فرآیند هویت‌سازانه الزاماً مبتنی بر ایجاد «دیگری» به‌عنوان دشمن نیست (فرهنگ هابزی)، اصل بکش یا کشته شو (فرهنگ هابزی) حاکم نیست. جنگ ماهیتی تدافعی داشته و ایرانیان هرگز آغازگر جنگ نبوده‌اند (فرهنگ لاکی). جنگ همواره به‌عنوان آخرین راه‌حل مورد استفاده قرار گرفته است. ملاک دوستی و دشمنی عملکرد «دیگری» است (فرهنگ لاکی)، ستایش خوبی‌های «دیگری» و تأکید بر صلح و مدارا و دوستی مهم‌ترین ارزش بوده است (فرهنگ کانتی). اندیشه جهان‌وطنانه در شاهنامه بسیار ملموس است (نمودی از فرهنگ کانتی). به واقع فرهنگ موجود در شاهنامه در میانه ترازوی فرهنگ لاکی و کانتی قرار می‌گیرد که در آن سنگینی کفه تا هنگامی که آرمان‌ها، ارزش‌ها و هویت ایرانی مورد هجوم دیگری قرار نگیرد، به نفع فرهنگ کانتی است. بنابراین، فردوسی نگاه سیاه‌وسفید به‌غیر ندارد، بلکه نگاه او بیشتر مایل به خاکستری است.

منابع

- از غندی، علیرضا؛ مستکین، عبدالمهدی (۱۳۹۲)؛ «نقش شاهنامه فردوسی در تکوین هویت و نحوه نگرش بین‌المللی انسان ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، س ۲، ش ۷ (پیاپی ۳۷)، صص ۹-۳۲.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۳)؛ «ارزش‌های حماسی شاهنامه (تأثیر شاهنامه در فرهنگ و تمدن ایران)»، *مجله هنر و مردم*، ش ۱۳۸، صص ۱۶-۲۴.
- امن‌خانی، عیسی؛ علی‌مددی، منا (۱۳۹۳)؛ «فردوسی و گفتمان مدرن ایرانی (شاهنامه فردوسی و نقش آن در تکوین هویت ملی ایرانیان در دوره معاصر)»، *فصلنامه جستارهای ادبی*، ش ۱۸۵، صص ۶۵-۸۸.
- بستان، زهرا (۱۳۹۰)؛ *تحلیل گفتمان انتقادی هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه فردوسی*، یوسفی، علی و غلامرضا صدیق اورعی، مشهد: دانشگاه فردوسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- پشندار، محمدعلی؛ اقدام‌نورالدینی، یحیی (۱۳۸۹)؛ «بررسی تطبیقی اسطوره ایرج و قصه یوسف»، *فصلنامه پیک نور زبان و ادبیات فارسی*، سال اول، ش ۲، صص ۳۰-۵۹.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)؛ «روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۲، ش ۵، صص ۱۵۹-۱۷۶.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)؛ *مینوی خرد*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- حاجی‌زاده، ابوالفضل (۱۳۹۲): «نظریه گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موفه»، *فصلنامه جامعه، فرهنگ و رسانه*، س ۳، ش ۹، صص ۱۳۹-۱۵۰.
- حسینی‌باقری شریف‌آباد، مهدی (۱۳۹۰): «مؤلفه‌های تشکیل و تحکیم هویت سیاسی و اجتماعی ایران در بخش اساطیری شاهنامه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۲، ش ۱، صص ۹۷-۱۱۶.
- حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۳): «تحلیل گفتمان و تحلیل سیاسی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، ش ۲۸، صص ۱۸۱-۲۱۱.
- خسروی، اشرف؛ موسوی، سیدکاظم (۱۳۸۷): «خردورزی و دین داری اساس هویت ایرانی در شاهنامه»، *فصلنامه کاوش‌نامه*، س ۹، ش ۱۶، صص ۱۰۰-۱۲۷.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵): «هویت ایرانی در شاهنامه»، *مجله نامه فرهنگستان*، ش ۳۲، صص ۶۹-۷۶.
- دوزمیل، ژرژ (۱۳۸۳): *سرنوشت جنگجو*، ترجمه‌ی مهدی باقی و مختاریان، تهران: نشر قاصد.
- رستگار، نصرت‌الله (۱۳۹۲): «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی»، *مجله آینه میراث*، ش ۵۳، صص ۹۹-۱۲۶.
- رستگارفسایی، منصور (۱۳۸۰): «فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه»، *مجله تاریخ انجمن*، ش ۳، صص ۴-۳۰.
- ستاری، رضا؛ حقیقی، مرضیه (۱۳۹۳): «نقد کهن‌الگوی ریشه‌های دوگانه‌انگاری اسطوره‌ای در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه متون‌شناسی ادب فارسی*، س ۶، ش ۲۱، صص ۱۱۱-۱۳۰.
- سمیعی‌اصفهانی، علیرضا؛ فتحی‌مظفری، عبدالرضا (۱۳۹۱): «نقش و جایگاه قدرت نرم در دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، *مجله مطالعات خاورمیانه*، ش ۷۰، صص ۱۴۵-۱۷۶.
- صادقی‌فسایی، سهیلا؛ روزخوش، محمد (۱۳۹۲): «نکاتی تحلیلی و روش‌شناختی درباره تحلیل گفتمان (با نگاهی به پژوهش‌های ایران)»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ۷، ش ۴، صص ۴-۲۹.
- صادقی‌گیوی، مریم؛ طظری، خدیجه (۱۳۹۰): «بررسی و تبیین سیر تاریخی هویت انسانی براساس الگوهای ایرانشهری در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادب فارسی*، س ۵، ش ۲ (پیاپی ۱۸)، صص ۸۹-۱۱۴.
- طرفداری، منصور (۱۳۸۵): «فراز و فرودهای هویت ایرانی - اسلامی (از آغاز تا تهاجم تیمور)»، *فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی*، س ۲، ش ۳، صص ۱۲۳-۱۴۰.
- عطایی، فرهاد؛ بهستانی، مجید (۱۳۸۹): «شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی»، *فصلنامه روابط خارجی*، س ۲، ش ۴، صص ۷۹-۱۰۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶): *شاهنامه*، به تصحیح ژول مول، ج ۱۰، تهران: بهزاد.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۸): «شاهنامه: یگانه‌ای سه‌گانه، سه‌گانه‌ای یگانه»، *کتاب ماه ادبیات*، ش ۲۵ (پیاپی ۱۳۹)، صص ۳۰-۳۵.
- کسرای، محمدسالار؛ پوزش‌شیرازی، علی (۱۳۸۸): «نظریه گفتمان لاکلا و موفه؛ ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۹، ش ۳، صص ۳۳۹-۳۶۰.
- مارزولف، اولریش (۱۳۸۵): «شاهنامه و هویت ایرانی»، *مجله حافظ*، ش ۲۷، صص ۴۳-۴۹.
- مارش، دیوید؛ جری، استوکر (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه‌ی امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محرمی، رامین؛ پورالخاص، شکرالله؛ شریفی، شهلا (۱۳۹۵): «تبلور مفهوم ایران در شاهنامه فردوسی: امتزاج عقلانیت و عشق در هویت ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۷، ش ۲، صص ۲۴-۴۰.

- محرمی، رامین؛ ممی‌زاده، رقیه (۱۳۹۰)؛ «تقابل نمادهای خیر و شر در دوره اساطیری شاهنامه»، *فصلنامه متن پژوهی ادبی*، ش ۴۹، صص ۱۲۷-۱۴۴.
- منشادی، مرتضی؛ بهرامی‌عین‌القاضی، وحید (۱۳۹۵)؛ «زمینه‌های تداوم هویت ایرانی در روایت‌های شاهنامه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۷، ش ۲، صص ۲۳-۳۸.
- منصوریان‌سرخگریه، حسین (۱۳۸۸)؛ «هویت ملی و نوزایی فرهنگی در شاهنامه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۳۸، صص ۷۵-۱۰۰.
- ناظری، افسانه؛ بختیاری‌فرد، حمیدرضا (۱۳۹۵)؛ «مسأله هویت در عهد ایلخانی مطابق با الگوی کاستلز»، *فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی*، دوره ۸، ش ۱، صص ۱۱۵-۱۳۴.
- نش، کیت (۱۳۸۴)؛ *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- نوحی، زهت (۱۳۹۴)؛ «نگاهی به شاهنامه با رویکرد جهان وطنی»، *فصلنامه تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی*، ش ۲۶، صص ۹۹-۱۲۶.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۷)؛ «نظریه گفتمان»، ترجمه‌ی سیدعلی‌اصغر سلطانی، *فصلنامه علوم سیاسی*، س ۱، ش ۲، صص ۱۵۶-۱۸۳.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)؛ *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹)؛ *روش و نظریه در تحلیل گفتمان*، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- یوسفی، علی؛ هاشمی، سیدمحمدرضا؛ بستان، زهرا (۱۳۹۱)؛ «تحلیل گفتمان انتقادی هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی (مورد مطالعه: داستان سیاوش)»، *فصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۴، ش ۲، صص ۱۴۵-۱۷۲.
- Howarth, David (2000); *Discourse Theory And Political Analysis*, Manchester University Press.
- Jenkins, Richard (2004); *Social Identity*, London: published Routledge.
- Laclau, Ernesto (1990); *New Reflections on the Revolutions of Our Time*, London: Verso.
- Laclau, Ernesto; Mouffe, Chantal (1985); *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, London: Verso.
- Phillips, Louise; Jorgensen, Marianne (2002); *Discourse Analysis as Theory and Method*, London: Sage Publications.
- Van Dijk, Teun (2003); *Ideology and Discourse; A Multidisciplinary Introduction*, Barcelona: Pompeu Fabra University.
- Wareing, Shan (2004); *What is language and what does it do*, New York: Routledge.